

اعتدال از دیدگاه اسلام و نقش آن در سلامت فرد و جامعه

حجة الاسلام دکتر سید محمد موسوی زاده
عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

چکیده:

اعتدال و میانه‌روی و دوری از افراط و تفریط در سلامت جسم و جان و روابط اجتماعی نقش مؤثر و اساسی دارد. فضایل اخلاقی چیزی جز حد وسط نیست و نیز جامعه سالم جامعه‌ای است که از نظر اقتصادی و دیگر مسایل، متوازن و متعادل باشد. اسلام مکتب جامع و کاملی است که در تمام مسائل اعتقادی و عملی، اخلاقی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ... اعتدال را در نظر داشته، افراط و تفریط را نهی کرده است.



۱۸

کلید واژه‌ها:

اسلام، اعتدال، حدّ وسط، افراط و تفریط، فرد، جامعه.

مقدمه

تردیدی نیست که سلامت بدن در گرو تعادل قوای جسمانی است. سلامت روح و روان نیز به همین ترتیب با اعتدال نیروهای روحی ارتباط کامل دارد. فضایل اخلاقی چیزی جز حدّ وسط میان افراط و تفریط نیست و در عین حال، دو

طرف افراط و تفریط از رذایل است. مثلاً «حکمت» حدّ وسط میان «شیطنت» و «بلاهت»، «شجاعت» میان «تهور» و «جبن»، «تواضع» میان «کبر» و «چاپلوسی» است و به همین قیاس). مولی مهدی نراقی پس از بیان اجناس فضایل، (حکمت، شجاعت، عفت و عدالت) گفته است:

برای هر کدام ضدّی است که آن رذیلت است؛ ضدّ «حکمت» «جهل»، و ضدّ «شجاعت» «جبن»، ضدّ «عفت» «حرص» و ضدّ «عدالت» «ظلم».

با تحقیق روشن می‌گردد که هر فضیلتی را حدّی است که تجاوز از آن یا افراط است و یا تفریط که به رذیلت منتهی می‌شود. در واقع، حدّ وسط یکی بیش نیست ولی اطراف آن بی‌شمار است. در نتیجه، یافتن حدّ وسط حقیقی کاری دشوار و استقامت و پایداری بر طریق اعتدال نیز در نهایت سختی و دشواری است.

پیامبر فرمود: سوره هود مرا پیر کرد. چون این سوره پیامبر را به استقامت بر طریق اعتدال امر کرده است: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ». به گفته خواجه نصیرالدین طوسی و گروهی دیگر از علما، اصطلاح «صراط» که در روایات آمده و تعبیر می‌شود که از موباریکتر و از شمشیر برنده‌تر است، همین «حدّ وسط» است.

گرچه این تأویل جرأت و جسارت است بر شریعت قویم، زیرا در باره آخرت به ظاهر آنچه در روایات آمده باید ایمان داشت، ولی می‌توان گفت آنچه در عالم آخرت وجود دارد صورتهایی از خوبیها و صفاتی است که در دنیا کسب کرده‌ایم. (جامع السعادات / ۳۵)

سلامت اجتماع

یکی از عوامل سلامت جامعه این است که روابط میان افراد آن جامعه به گونه‌ای موزون و معتدل باشد تا عدالت اجتماعی برقرار گردد. تملق‌گویی یا بی‌اعتنایی به یکدیگر، سوءظن یا خوش‌بینی‌های افراطی، عیب‌جویی یا بی‌تفاوتی، گذشتهای بی‌حد یا سخت‌گیری



و ... عواملی هستند که بر روابط اجتماعی اثر منفی می‌گذارند.

اقتصاد سالم

در مفهوم اقتصاد، میانه‌روی و اعتدال به صورت ضمنی دیده می‌شود و توازن اقتصادی که از پایه‌های عدالت اجتماعی است، وقتی میسر است که از افراطها و تفریطها جلوگیری شود.

بخل و امساک موجب محرومیت یک عده و انباشته شدن ثروت در دست گروهی دیگر می‌شود و بخششهای حساب نشده سبب بالارفتن توقعات، تنبلی، کلاشی و گداپرووری است. این عوامل چرخهای جامعه را از محور خود خارج سازد و عمده‌ترین خطر برای جامعه یعنی فاصله طبقاتی را ایجاد می‌کند.

حضرت علی (ع) در پاسخ این سؤال که «عدالت بهتر است یا جود؟» فرمود: «عدل بهتر است...» و یکی از دلایل آن را این دانست که عدل امور را در مجرای خود قرار می‌دهد ولی جود آن را از جهت خود خارج می‌سازد. (نهج البلاغه حکمت ۴۳۷).

قرآن بعضی از بخششها را آفتی دانسته که به کشت و زرع جامعه آسیب می‌رساند (آل عمران/ ۱۱۷). حرص گروهی در جمع مال و سستی و تنبلی دسته‌ای دیگر در امور مادی از عواملی است که جامعه را به دو قطبی شدن می‌کشاند و نیز اسراف و تبذیرها سلامت و اقتصاد را تهدید می‌کنند.

نتیجه

چون سلامت اخلاق فردی و روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در گرو اعتدال و



میان‌روی است، بر ما لازم است که با توجه به مکتب اسلام و رهنمودهای کتاب و سنت در تمام زمینه‌ها، اعم از آموزشی، پرورشی، سیاسی و اقتصادی، فرهنگ میان‌روی را ترویج کنیم و از افراط و تفریط اجتناب نماییم.

توازن اقتصادی شرط اساسی سلامت فرهنگ و سیاست جامعه و مبارزه با فقر یکی از اهداف بزرگ مصلحان اجتماع است و اسراف یکی از عوامل ایجاد فقر است. پیامبر (ص) فرمود: «هر که میان‌روی کند محتاج نشود.» و نیز فرمود: «ضمانت می‌کنم که هر کس میان‌روی کند فقیر نشود.» و نیز: «اسراف فقر می‌آورد و میان‌روی بی‌نیازی و توانگری.» همچنین: «میان‌روی ثروت خیزاست و زیاده‌روی هلاک‌انگیز» (جامع السعادات / ۲۶۱).

اسلام مکتب جامع و معتدلی است که از همه جهت حدّ وسط را رعایت کرده و از افراط و تفریط به دور است. در بخش اعتقادات، راه مستقیم توحید را گرفته و همه ملت‌ها، بویژه اهل کتاب، را دعوت کرده تا با هم در این خط مستقیم به سوی قرب خدا که هدف کمال نهایی انسان است حرکت کنند (آل عمران / ۶۴) و از غلو در دین پرهیزند (نساء / ۱۷۱).

اسلام نسبت به دنیا و آخرت و جسم و جان و لذات معنوی و مادی و زینت دنیا و ... به صورت معتدل توجه کرده و برخلاف بعضی مکتب‌های دیگر، راه افراط و تفریط نرفته است. قرآن امت اسلامی را «امتی وسط» دانسته:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
(بقره / ۱۴۴): [و چنین است که شما مسلمانان را امتی خوب و معتدل قرار دادیم تا گواه (سر مشق عملی) بر مردم باشید، چنانکه پیامبر را گواه بر شما قرار دادیم]. بسیاری از مفسرین کلمه (وسط) را در این آیه، به معنی «خوب» و «معتدل» تفسیر کرده‌اند.

قاضی بیضاوی می‌گوید: «وسط یعنی خوب و معتدل و در اصل، به مکانی گفته شده که از هر طرف فاصله آن مساوی باشد، سپس به صفات خوب اطلاق گردیده است؛ چون این صفات میان دو طرف افراط و تفریط قرار گرفته‌اند». (تفسیر بیضاوی، صفحه ۳۴).



شیخ طبرسی گفته: «به خوب و وسط گفته شده؛ چون اطراف هر چیز بیشتر در معرض فساد است تا وسط آن؛ یا آنکه چون وسط، عدل است میان اطراف». (جوامع الجامع، ج ۱، صفحه ۸۶). در تفسیر «نمونه» از اشاره «کذلک» در آیه فوق، چنین برداشت کرده‌اند که چون اشاره است به حکم قبله که در آیه قبل بیان شده پس منظور آیه چنین است که همان‌گونه که قبله شما وسط قبله یهود و نصاری است خودتان هم وسط هستید؛ زیرا قبله یهود نسبت به جایگاهشان در جهت غرب و قبله نصاری در جهت شرق بود؛ ولی برای مسلمانان که ساکن مدینه بودند، جنوب یعنی وسط شرق و غرب قبله شد (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۵۴). البته صحت این سخن به نظر ما مورد تردید است.

علامه طباطبایی - رحمه الله علیه - از بعضی مفسرین نقل کرده که: «یهود تمام توجهشان به جسم و مادیات بود ولی نصاری رهبانیت را گرفته و از جسم و مادیات اعراض کردند. اسلام حد وسط را گرفت و هم به دنیا توجه کرد و هم به آخرت.» سپس فرموده که: «این تفسیر به جای خود درست و درخور تحقیق است؛ ولی با غایتی که بر آن مترتب ساخته، مناسب نیست (تا گواه بر مردم...). پس باید وسط را به معنی واسطه میان پیامبر و مردم دانست» (المیزان، ج ۱، ص ۲۲۳).

به هر حال، بنا بر نظر بسیاری از مفسرین، آیه شریفه بر مدعای ما دلالت دارد و مرحوم علامه نیز آن را نفی نکرده بلکه یکی دیگر از وجوه تفسیر را بیان نموده است. چنانکه فیض کاشانی امت و وسط را به معصومین تفسیر کرده که واسطه میان پیامبر و مردم‌اند (تفسیر صافی، ص ۲۲۳).

قرآن کریم افراط را حتی در کار خوب و پسندیده محکوم کرده است؛ مثلاً انفاق و بخشش که از صفات بسیار پسندیده است و آیات بسیاری آن را ستایش کرده‌اند، قرآن اعتدال در آن را لازم دانسته است. چنانکه وقتی از صفات «عباد الرحمن» یاد می‌کند، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (فرقان/۶۷). «... و آنان که هنگام



انفاق به مسکینان، اسراف نکرده و بخل هم نورزیده‌اند؛ بلکه در احسان میانه‌رو و معتدل هستند. در این آیه، اصل انفاق را مسلم گرفته است؛ زیرا انفاق وظیفه هر مسلمان است. ولی از صفات ویژه بندگان شایسته این است که در بخشش نه اسراف می‌کنند نه «اقتار» در تفسیر اسراف و «اقتار» گفته‌اند که اگر بیش از حد و بی‌جا مصرف شود، «اسراف» و اگر کمتر از مقدار لازم باشد، «اقتار» است و «قوام» به فتح قاف، به معنای «عدالت» و «حدّ و وسط» و به کسر قاف (قوام)، در مفهوم «مایه قیام و استقرار» است.

قرآن به پیامبر (ص) دستور داده که: «در احسان به مردم، نه دست را بسته بدار و نه چندان باز و گشاده دار که به هر کدام عمل کنی، به نکوهش و حسرت گرفتار می‌گرددی» (بنی اسرائیل/ ۲۹). و نیز درباره نماز به او دستور داده که: «نه بلند بخوان و نه آهسته؛ بلکه حدّ وسط را رعایت کن». (وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (بنی اسرائیل/ ۱۱۰)). و از زبان لقمان نقل فرموده که به پسرش نصیحت کرده که: «در رفتارت معتدل باش و صدایت را کوتاه کن که زشت‌ترین صداها صدای خران است». (لقمان/ ۹۱)



علامه طباطبایی در تفسیر آیه می‌گوید: «قصد در هر چیز میانه‌روی و غض، در صورت و نگاه کوتاه کردن است و اینکه فرموده زشت‌ترین صداها صدای خران است، چون بی‌اندازه صدا را بلند می‌کنند (المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۰). اسلام استفاده از زینتهای دنیا و مواهب طبیعت را نهی نکرده بلکه به آن امر فرموده؛ اما اسراف و زیاده‌روی را منع کرده است. از آنجا که یکی از گرایشهای فطری در انسان گرایش به زیبایی است، قرآن به این موضوع توجه داشته و همه انسانها را طرف خطاب قرار داده، فرموده:

«ای فرزندان آدم، هنگام حضور در مساجد و معابد و اجتماعات، خود را به زینت بیارایید و بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید؛ همانا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

[يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق می‌گوید «کلوا و اشربوا» دو امر «اباحی» است ولی «لَا تُسْرِفُوا» نهی «تحریمی» است؛ چرا که معلل است به «أَنَّ لَاحِبَّ الْمُسْرِفِينَ». و خطابها، متوجه عموم مردم است و به شریعت و گروه خاصی اختصاص ندارد؛ زیرا این آیه دنباله آیتی است که از سرگذشت پدر همه انسانها (آدم) و بهشت و لباس او صحبت کرده، سپس بنی آدم را مورد خطاب قرار داده که: «ای فرزندان آدم، ما برایتان لباس را فرو فرستادیم که هم شما را می‌پوشاند و هم زینتی است برای شما؛ ولی لباس تقوی بهتر است. یعنی زینت معنوی از زینت ظاهری ارزنده‌تر است. ...» و فرموده: «ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد؛ همانگونه که پدر و مادران را از بهشت بیرون راند و جامه عزت از تنشان کند» (اعراف/ ۲۶ و ۲۷). پس خطابهای «بنی آدم» در آغاز آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ سوره اعراف احکامی را بیان می‌کند که در همه شرایع الهی وجود داشته است (المیزان، ج ۸، صص ۶۷ و ۷۸).



علاوه بر آن که انسان فطرتاً گرایش به زیبایی دارد، نظر به اینکه زندگی او اجتماعی است، تزیین و تجمل ارزش بیشتری پیدا می‌کند؛ چرا که زینت و جمال موجب جذب افراد به یکدیگر و ایجاد محبت میان آنها می‌گردد. از این رو، سیره پیامبر و معصومین و سخنان ایشان - صلوات الله علیهم - حکایت از این دارد که به مسئله تزیین و آراستگی توجه خاصی داشته‌اند.

قرآن کریم پس از امر کردن به زینت هنگام رفتن به مسجد ... در آیه مورد بحث می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (اعراف / ۳۲).

[بگو چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش آفریده و نیز روزیهای پاک را حرام کرده؟] این استفهام انکاری است؛ یعنی زینت و رزق پاک که خدا برای بندگانش آفریده به هیچ وجه و در هیچ شریعت حرام نگردیده است. اما اعتدال و میانه‌روی در آن لازم است و تجاوز از حد وسط و کشیده شدن به حد افراط و تفریط هم با فطرت انسان سازگار نیست و

هم عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند. از این رو، همین آیه پس از آنکه اجازه می‌دهد که از زینتها استفاده شود و خوردن و آشامیدن را مباح دانسته، از اسراف نهی کرده است.

تجمل و تزین تا حدی که برای حفظ آبرو و جلب محبت لازم است به صورت معتدل، مباح بلکه مستحب است؛ اما تجمل‌گرایی افراطی که سبب رقابت و حسادت و گرفتاریهای دیگر می‌شود حرام و ممنوع است.

خوردن و آشامیدن برای حفظ حیات و سلامت انسان امری ضروری است؛ اما اسراف در آن حتی برای سلامت بدن هم مضر است.

مرحوم علامه طباطبایی نقل کرده که طیبی نصرانی نزد هارون الرشید بود. روزی به علی بن حسین بن واقد گفت: «در کتاب شما از علم طب چیزی یافت نمی‌شود؛ در صورتی که علم دو بخش است: علم دین و علم تن». علی در پاسخش گفت: «تمام علم طب را خداوند در نصف آیه جمع کرده (كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا) و پیامبر ما هم فرموده:

«الْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَأَعْطِ كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدْتَهُ» طیبی گفت: «کتاب شما و پیغمبر شما چیزی از طب را برای جالینوس باقی نگذاشته است.» (المیزان، ج ۸، ص ۸۳).

افراط و تفریط در اعتقادات

غلو در دین:

یکی از موارد انحراف از حد و وسط و صراط مستقیم که جنبه اعتقادی دارد غلو در دین است. قرآن کریم اهل کتاب را از غلو در دین منع و نهی کرده است:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَاتَعْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ. إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ (نساء/ ۱۷۱)



[ای اهل کتاب (ای علمای نصاری)، در دین خود اندازه نگه دارید و درباره خدا جز حق مگویید. در حق مسیح جز این نشاید گفت که او رسول خداست و کلمه الهی و روحی از عالم الوهیت است که به مریم فرستاده. پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید و تثلیث قائل شوید (اب و ابن و روح القدس را خدا مخوانید) از این گفتار شرک بازایستید بهتر است]. و نیز: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ». (مائده/۷۷). [بگو ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق غلو مکنید و از پی خواهشهای آن قومی که گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند، مروید.].

درباره حضرت مسیح، یهود راه تفریط را پیش گرفتند و مادر این پیامبر اولوالعزم را از نظر مشروعیّت تولّد متهم کردند و مسیحیان نیز راه افراط پیمودند و او را از مرتبه بشری فراتر برده، به مرتبه خدایی رساندند و او را پسر خدا و مهربان تر از پدر دانستند. اما قرآن راه وسط را پیش گرفته و او را همانند پیامبران دیگر بشری معرفی کرده است. پیامبری که به او وحی شده، با اذن خدا مرده رازنده می کرده و کور مادرزاد را شفای بخشیده و ...

درباره مسأله تولّد حضرت عیسی فرمود: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** (آل عمران / ۵۹) [همانا مثل خلقت عیسی (در خارق العاده بودن) به امر خدا مانند خلقت آدم است که خدا او را از خاک بساخت، سپس بدان خاک گفت بشری به حدّ کمال باش همان دم چنان گردید.].

و درباره شأن انسانی او در قرآن آمده است:

«مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدْقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (مائده / ۷۵): [مسیح پسر مریم، پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده‌اند و مادرش زنی راستگو و با ایمان بود که هر دو به حکم بشریت به غذا نیازمند بودند.].

درباره حضرت علی هم همانند عیسی در حدّ افراط و تفریط سخن گفته شده و عقاید



مختلفی ابراز گردیده است. گروهی حتی او را از مرتبه چهارم خلافت فروتر کشیده و معاویه را برتر از او دانستند که خودش فرموده «الَّذَهُرُ أَنْزَلَنِي ثُمَّ أَنْزَلَنِي حَتَّى قَبِلَ مُعَاوِيَةَ وَ عَلِيٌّ»: [روزگار پیوسته مرا تنزل داد تا گفته شد معاویه و علی]. یعنی مردم مرا تا آن حد پایین آوردند که حتی معاویه را بر من مقدم داشتند. حتی بر اثر تبلیغات معاویه، سب علی را از عبادات دانسته، بر منبرها به آن حضرت ناسزا می گفتند و در میان یاران خودش، گروه خوارج پیدا شدند و او را تکفیر کردند.

از طرف دیگر، فرقه ای او را خدای خود دانستند. گویند در مقابل خود آن حضرت، عده ای مدعی شدند که: «تو خدایی» و چون حضرت ایشان را تهدید کرد که: «اگر از این سخن کفر توبه نکنید، شما را به آتش می سوزانم»، آنها گفتند: «اگر چنین کنی، به یقین می دانیم که تو خدایی؛ زیرا پسر عمّت را که به سوی ما مبعوث کردی به ما گفته جز خدا کسی حق ندارد کسی را به آتش بسوزاند.» علی - علیه السلام - فرمود: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضُ قَالٍ» (نهج البلاغه، کلمه ۱۱۱): [درباره من دو دسته هلاک شدند: دوستان افراطی و دشمنان کینه توز.] و نیز فرمود: «لَأَتْرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفْرَطاً». (نهج البلاغه، کلمه ۶۸): [بی خرد را نبینی جز آنکه یا افراط می کند یا تفریط.]

توحید افعالی

از دیگر اصول اعتقادی که بسیاری از متکلمین اسلامی درباره آن راه انحراف پیش گرفتند توحید افعالی است که یکی از مراتب توحید است. اشاعره که اکثریت اهل سنت را تشکیل می دهند توحید افعالی را به شکل حادثی پذیرفته و اعتقاد داشتند که فاعل همه فعلها مستقیماً خداست و افعالی که از بشر و غیر بشر صادر می شود همه فعل خداست و حتی تأثیر و سببیت هر چیز را انکار کردند. مثلاً گفتند: «آتش نمی سوزاند؛ بلکه خدا سوزاننده است» و

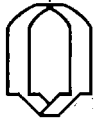


چون از آنها سؤال می شد که: «پس چرا تا آتش نباشد سوختن تحقق پیدا نمی کند؟»، می گفتند: «عادت خدا براین است که در نزد آتش بسوزاند».

نهایتاً این دسته قائل به جبر شدند و فعل انسانها چه خوب و چه بد همه را از خدا دانستند و معتقد بودند اراده بشر در کارهایش هیچ نقشی ندارد. بنابراین، قاتل حضرت علی خداوند است نه پسر مرادی. اگر از آنها می پرسیدند که: «در این صورت، چگونه خداوند جنایتکاران را عذاب می کند و نیکوکاران را پاداش می دهد با اینکه هیچ کدام فاعل فعل نبوده اند؟ این کار ظلم است»، در پاسخ می گفتند: «خدا هر کار کند عدل است و عدل مقیاس و معیار کار خدا نیست؛ بلکه کار او مقیاس و معیار عدل است.» و حسن و قبح عقلی و ذاتی افعال را انکار کرده بلکه آنرا جعلی و قراردادی می دانستند و معتقد شدند هر کاری که خدا بکند یا به آن امر نماید زیبا و هر کاری که نکند و یا از آن نهی کند زشت و نازیبا است. از سوی دیگر، معتزله توحید افعالی را انکار کرده و انسان و سایر موجودات را فاعلهای مستقل دانستند و قائل به «تفویض» شدند و گفتند: انسان و دیگر موجودات، همه مَفْوض و وانهاده اند و اراده خدا هیچ نقشی در فعل و کار آنها ندارد».

و اما شیعیان به پیروی از پیشوایان معصوم خود، راه وسط را پیش گرفته و توحید افعالی را به صورت واقعی پذیرفتند، در حالی که از انسان و اشیای جهان نفی فاعلیت نکردند، اما آنها را مستقل ندانستند، بلکه همه اسباب و مسببات و نظام هستی را فعل خدا و بسط فاعلیت او دانسته، انسان را در عین اینکه فاعل مختار و آزاد می دانند ولی باز اراده و اختیار او را در طول اراده خدا می دانند و نه مستقل.

ما در هر رکعت از نماز هنگام ایستادن بعد از سجود می گوئیم: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ» [به حول و قوه خدا می ایستم و می نشینم]؛ یعنی ساده ترین کارها چون نشستن و برخاستن تا کارهای خارق العاده، مانند معجزات پیامبران، همه را از نیروی خدا می دانیم. قرآن کریم در حالی که کارهای خارق العاده چون زنده کردن مردگان و شفای کوران و ابرصها



را به حضرت عیسی نسبت می دهد، ولی مقید می کند که همه را به اذن خدا انجام داده است: «وَأَذَتْحُلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى (مائده/ ۱۱۰): [ای عیسی، یاد کن] هنگامی که به اذن من از گل به شکل مرغی می ساختی و در آن می دمیدی، به امر من مرغی می گردید و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و مردگان را به امر من از قبرها بیرون می آوردی. ...]

در این آیه و آیات دیگر کارهای غیر عادی و خارق العاده را فعل انسان دانسته ولی با اذن خدا که مقصود از آن اذن تکوینی است نه تشریحی، یعنی نیروی انجام آن کار را خدا به او داده و اراده و اختیار انسان و وجود او همه از خداست.

از حضرت علی پرسیدند «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی چه؟ هیچ توان و نیرویی نیست جز قدرت و نیروی خدا، پس نیروی جنایتکاران از خداست. آیا این جبر نیست؟ فرمود: ما چیزی نداریم جز آنچه خدا به ما داده و ما را مالک آن قرار داده است و تا آن موقع که از ما باز نگرفته ما را مکلف قرار داده و هر موقع که از ما باز گیرد تکلیف هم از ما بر می دارد. (نهج البلاغه، کلمه ۳۸۷)

همه این مطالب در جمله «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» (بحار، ج ۳، ص ۶) خلاصه می شود: [نه جبر صحیح است نه تفویض، بلکه حد وسط و فی ما بین.]

توجه به جسم و جان

در مکاتب بشری، یا به بُعد جان و نفس انسان توجه شده و بُعد دیگر انسان یعنی بدن مورد غفلت قرار گرفته و یا برعکس تنها به بُعد جسمی او توجه کرده، از بُعد روحی غافل مانده اند. برای نمونه، فلاسفه یونان باستان سعادت بشر را در فضایل اخلاقی منحصر می کردند و معتقد بودند اگر کسی جامع چهار اصل فضیلت (حکمت، شجاعت، عفت،



عدالت) بود، سعادت‌مند است، اگر چه ناقص الاعضاء یا مبتلا به تمام مرضها باشد، مگر آن مرضی که به این فضائل صدمه زند؛ مثلاً به دیوانگی منتهی گردد. گروه دیگر چون مرتاضان، شدت بیشتری داشتند و سعادت را تنها در تکمیل نفس می‌دانستند و حتی محرومیت جسم از لذات و شکنجه‌های طاقت‌فرسا به جسم در نظر این گروه شرط کمال و رشد معنوی انسان بود.

در دنیای امروز بیشتر به جسم و مادیات توجه شده و بعد روحی انسان به دست فراموشی سپرده شده است گروهی به اصالت لذت رو آورده و سعادت انسان را در کامیابی هر چه بیشتر از نظر لذات مادی می‌دانند و گروهی به اصالت اقتصاد چشم دوخته و سعادت انسان را در اقتصاد مطلوب می‌دانند و چیزی که اصلاً به حساب نمی‌آید بعد روحی و معنوی انسان است. پیداست هر دو گروه راه انحراف را پیش گرفته‌اند و بسیاری از حقایق را نادیده می‌گیرند.

دیدگاه اسلام

۳۰

دین اسلام که یک دین فطری است و با فطرت و سرشت انسان مطابقت دارد به همه ابعاد وجود انسان توجه کرده و هیچیک را نادیده نگرفته است. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم/ ۳۰) [پس حق گرایانه رو به آیین اسلام آور که این دین فطرت خدا است که مردم را بر آن آفریده. هیچ تغییری در آفرینش خدا نیست. این است دین استوار؛ لکن بیشتر مردم به آن توجه ندارند.]

نفس انسان

اسلام به بعد معنوی انسان که از آن به «نفس» تعبیر می‌شود ارزش و اهمیتی بسزایی

داده است. در سوره «شمس» پس از یازده سوگند، (در هیچ سوره‌ای به اندازه این سوره سوگند آورده نشده است) می‌فرماید: «فَذَافْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا»: [همانا رستگار شد آنکس که نفس خود را پاک کرد و رشد و کمال داد و جدّاً زیان کرد آنکه نفس خود را پلید ساخت.]. و در سوره «عصر» فرموده: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»: [قسم به عصر که همه انسانها زیانکارند، جز آنانکه ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده و یکدیگر را به صبر و پایداری در راه حق سفارش می‌کنند.].

در چند مورد از قرآن، ضمن بیان اهداف رسالت، این جمله آمده: «... يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»: [... پیامبر تزکیه می‌کند ایشان را و به آنها کتاب و دانش می‌آموزد.]. و نیز حضرت خاتم‌الانبیاء هدف بعثت خود را به کمال رساندن مکارم اخلاق بیان فرموده: «أَنْبِي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (سفینه، ج ۲، ص ۶۷۲)

جسم و لذات مادی

با همه توجهی که اسلام به روح و روان انسان دارد که شمه‌ای از آن یاد شد، باز از سلامت و نیازها و لذات جسمی غفلت نکرده، بلکه در حد اعتدال و هماهنگی با فطرت، به تن و مادیات توجه نموده و ترک لذات و سرکوب‌گرایی را امری نکوهیده دانسته است.

رهبانیت

در جهان مسیحیت، زنان و مردانی هستند که به نام دین ترک دنیا کرده و از زناشویی و سایر مسائل زندگی سر باز می‌زنند و گمان می‌کنند که با این کار، از بند حیوانیت رهاگشته و



به کمال انسانیت رسیده‌اند. از نظر قرآن رهبانیت از تعلیمات حضرت عیسی نبوده، بلکه بدعت خود مسیحیان است. «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» (حدید/۲۷): [و رهبانیت (ترک دنیا) را از پیش خود بدعت آوردند. ما بر آنها جز آنکه خشنودی خدا بخواهند در انجیل ننوشتیم؛ ولی آنها آنگونه که باید و شاید حق آن را رعایت نکردند.]

بعضی از مسلمان می‌خواستند به رهبانیت روی آورند که شدیداً مورد نکوهش پیامبر قرار گرفتند؛ نظیر عثمان بن مظعون که از سابقین در اسلام و از مهاجرین حبشه بوده، زیاده از حد زاهد و خداترس بوده است.

مرحوم ملامحسن فیض کاشانی در ذیل آیه مبارکه‌ای که از نظر تان می‌گذرد، داستانی آورده است. آیه این است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (مائده ۸۷): [ای اهل ایمان، حرام نکنید چیزهای پاکیزه را که حلال کرده خدا بر شما و تجاوز نکنید که خدا تجاوزکنندگان را دوست نمی‌دارد.]

داستان این است که عثمان بن مظعون قسم یاد کرده بود که شبها بیدار بماند و روزها را روزه بگیرد و از لذات و بوی خوش و حتی رابطه با همسرش خودداری کند. روزی همسر جوان عثمان بر عایشه وارد گشت. عایشه دید با آنکه زنی جوان و شوهر دار است، هیچ زینت و آرایشی ندارد. از او پرسید: «فَالِي أَرَاكِ مُتَعَطِّلَةً؟» [چرا تو را بدون آرایش می‌بینم؟] همسر عثمان گفت: «برای که زینت کنم؟ شوهرم قسم یاد کرده که چنین و چنان باشد.» عایشه ماجرا را به حضرت پیامبر گزارش داد. همین که پیامبر از این ماجرا آگاهی یافت، دستور داد تا مردم برای نماز جماعت حاضر شوند و سپس به منبر رفت و پس از حمد و سپاس الهی، فرمود: «چه شده که بعضی افراد طیبات (لذتهای حلال و پاک) را بر خود حرام می‌کنند؟ من شبها می‌خوابم و روزها گاهی روزه نمی‌گیرم و ... هر کس از سنت من روی بگرداند از من نیست.»

گروهی چون این سخن را شنیدند گفتند یا رسول الله ما نیز برای ترک لذات سوگند

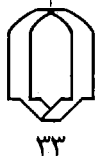


خورده ایم؛ و وظیفه ما چیست؟» از این رو پس از این آیه آمده است: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْاَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» (مائده ۸۹/): [خدا شما را مؤاخذه نمی کند نسبت به سوگندهایی که از روی قصد نبوده، بلکه به سبب آن سوگندهایی که با قصد و عمد انجام داده باشید مورد مؤاخذه قرار می گیرید و اگر سوگند را کسی تخلف کرد، کفاره اش اطعام ده مسکین از همان غذایی که به خانواده خود می دهید یا لباس دادن به ده نفر یا آزاد کردن برده است و هر کس نتوانست، او سه روز روزه بگیرد.]

البته تنها عثمان سوگند نخورده بود، بلکه جمعی از مسلمین دست به این کار زده بودند که در تفسیر صافی نام چند تن از آنها آمده است؛ چون حضرت علی و بلال و عثمان بن مظعون. سپس توضیح داده که اینگونه خطاب و عتاب قرآن برای مخاطبین آن نقضی نیست اگر تعریف نباشد چنانکه به پیامبر نیز خطاب کرده «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (تفسیر صافی ۱۴۳/).

در اسلام ارضای غریزه جنسی با برنامه صحیح ازدواج و تشکیل خانواده نه تنها ممنوع نیست، بلکه مؤکداً به آن سفارش شده و خودداری از آن راکاری ناپسند دانسته است. مردی به نام «عکاف» زن نمی گرفت. روزی به حضور پیامبر اکرم رسید پس از آنکه حضرت از تمکن مالی و سلامت جسمی او پرسش کرد و همه را جواب مثبت داد، به او گفت: «تَزَوَّجْ وَالْأُفَانَّتْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»: [ازدواج کن و گر نه از گناهکاران خواهی بود.] و نیز از پیامبر روایت شده که فرمود: «الْتِكَاخُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»: [ازدواج از سنت و آیین من است. هر کس از سنت من روی بگرداند از من نیست و رابطه ای با من ندارد.]

نیز پیامبر فرمود: «شِرَارُ أُمَّتِي عُرَابِيهَا» (مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۱): [بدترین افراد امت من جوانان بی همسرند.] استفاده از زینت و زیور زندگی و لذات مشروع از نظر اسلام ممنوع نیست؛ بلکه تا حدی که انسان را از هدف اصلی (قرب خدا) باز ندارد، مورد تشویق قرار گرفته است.



«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف/۳۲): [ای پیامبر، بگو چه کسی لباسهای زیبا و زیورهایی را که خدا برای بندگانش آفریده و غذاهای پاکیزه را حرام کرده؟]

کار و کوشش

اسلام به کار و کوشش و استفاده از منابع طبیعی بسیار ارزش داده است و یکی از اساسی ترین تعلیمات مذهبی تشویق مسلمین به فعالیت و کسب و کار است.

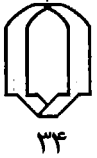
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» (بحار ۶/۲۳): [به دست آوردن مال حلال برای تأمین زندگی بر هر مسلمانی واجب است.]

از پیامبر پرسیدند: «أَيُّ كَسْبِ الرَّجُلِ الطَّيِّبُ؟» قَالَ «عَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ» (مستدرک ۴۲۴/۲): [چه کاری از همه کارها پاکیزه تر است؟ فرمود: کارهای دستی و محصول دسترنج.]

ابن عباس می گوید: هر گاه پیامبر مردی را می دید که نیروی جسمی و توانایی اش موجب تعجب آن حضرت می گردید، از کار او سؤال می کرد. اگر می گفتند بی کار است، می فرمود: از چشم من افتاد؛ یعنی جوانان نیرومند بیکار در نظر پیامبر ارزشی ندارند. (بحار ۶/۲۳)

دنیا از دیدگاه اسلام

در قرآن کریم و روایات معصومین، علیهم السلام، نکوهش دنیا زیاد به چشم می خورد. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ

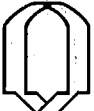


الأولاد» (حدید / ۲۰): [ای مؤمنان، بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت، بازیچه و بوج و آرایش و خودستایی میان شما و حرص و افزودن مال و اولاد است.] در آیاتی دیگر چون آیه ۲۳ از سوره ۶، ۶۴ از سوره ۲۹ و ۳۶ از سوره ۴۷ نیز از دنیا به «لهو و لعب» تعبیر فرموده است. مسلم است که مقصود از دنیای مذموم، واقعیت دنیا نیست؛ یعنی در اسلام هرگز از زمین و آسمان و آب و هوا و ... مذمت نشده است.

شخصی در حضور حضرت علی (ع) دنیا را نکوهش می‌کرد. حضرت به او گفت: «أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرِّ بِغُرُورِهَا الْمُخْدُوعُ بِأَبْطِلِهَا أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا...؟» [ای که دنیا را نکوهش می‌کنی و شیفته‌ای، آیا دنیایی را که به آن مفتون و مغرور گشته‌ای مذمت می‌کنی؟] در ادامه فرموده است: «کی دنیا تو را فریب داد؟ آیا کشتارگاه پدران تو یا خوابگاه پنهان شده زیر خاک از مادرائت تو را فریب داده؟ ... همانا دنیا برای کسی که حقیقت آن را باور دارد، سرای درشتی است و برای آنکس که دنیا را بفهمد و بشناسد، خانه عافیت و سلامت و برای کسی که از آن توشه بگیرد برای آخرت، جای بی‌نیازی است... دنیا مسجد دوستان خدا و نمازخانه فرشتگان خدا و فرودگاه وحی خدا و تجارخانه اولیای الهی است که در آن، رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را سود بردند.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۲۴)

در پاسخ به این پرسش که «پس کدام چهره از دنیا مذموم است؟» باید گفت که آنچه انسان را از یاد خدا غافل گرداند و از هدف نهایی باز دارد دنیای مذموم و نکوهیده است، حتی اگر به صورت زهد و بی‌اعتنایی به دنیا باشد.

آنها که به لباس زهد در آمده و برای خودنمایی و جلب توجه مردم، از لذات دنیا چشم پوشیده و به سخت‌ترین زندگی و فقیرانه‌ترین خوراک و پوشاک ساخته‌اند در حقیقت دنیاپرستی بدبخت هستند (حَسَرَ الدُّنْيَا وَ الْأَخِرَةَ) و بساکسانی که با کسب حلال و موفقیت‌هایی که در زندگی نصیب آنها گشته با داشتن سلامت جسمی و روحی و امنیت خاطر و همسر و فرزندان صالح و محبوبیت اجتماعی، هم دنیا دارند و هم آخرت، «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ



فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

از نظر اسلام، دنیا و آخرت دو بخش به پیوسته از هستی است و از آخرت به «یَوْمُ الْآخِرِ» تعبیر شده که مفهوم آن این است که دنیا «یَوْمُ الْأَوَّلِ» است و رابطه دنیا با آخرت، رابطه فصل کشت و درو است. اَلدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.

قرآن مال و اولاد را زینت زندگی دنیا دانسته است: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کهف/۴۶) و نیز آنرا «فتنه» و آزمایش به حساب آورده: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (تغابن/۱۵) از طرفی، هشدار داده که مبدا مال و اولاد شما را از یاد خدا غافل سازد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (منافقون/۹): [ای اهل ایمان، مبدا مال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل سازد و کسی که چنین کاری کند از زیانکاران است].



منابع :

- ۱- قرآن مجید
- ۲- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳.
- ۳- امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، تهران: بی‌نا بی تا.
- ۴- مجلسی، علامه محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه وفاء، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۵- محدث قمی، حاج شیخ عباس، سفینه البحار و مدینه الحکم والائثار، نجف: بی تا، ۱۳۵۵ ه.ق.
- ۶- شیخ طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، جوامع الجامع، به اهتمام علی رضا مستوفی، تهران: بی تا، ۱۳۰۲ ه.ق.
- ۷- طباطبائی، علامه سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: مؤسسه دارالعلم، بی تا.
- ۸- نراقی، محمدمهدی، جامع السعادات، تصحیح سیدمحمدکلاتر، نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۷ ه.ق.
- ۹- فیض کاشانی ملاحسن، تفسیرصافی بی جا، بی تا، بی تا (چاپ سنگی)
- ۱۰- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، چاپ دوم، مصر: محمدمحمدالحلی و شرکاوه، ۱۳۸۸ ه.ق.
- ۱۱- نوری طبرسی، حاج میرزا حسین، مستدرک الوسائل، به تصحیح آقا بزرگ تهرانی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲ ه.ق.